

حدیثِ کشمیر در ادبیاتِ فارسی*

در حقیقت ذکرِ کشمیر در ادبیاتِ فارسی خیلی زیاد دیده می‌شود. و در تعریفِ وادیِ سرسبز و شادابِ کشمیر بی‌شمار شعرها گفته شده‌اند. حافظ شیرازی^۱ می‌گویند:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه‌چشمانِ کشمیری و ترکانِ سمرقندی
وقتی که صائب تبریزی^۲ با ظفر خان کشمیر رفته، بی‌اختیار گفت:

می‌کنم از سر برون صائبِ هوایِ خلد را بخت اگر از ساکنانِ شهرِ کشمیرم کند
مرزا ابراهیم رفیعی می‌گوید:

چنان لطیف زمینی که هم چو دانه در در و چو قطره‌ای افتد بغلتد از تدور
مگر بعضی از سخنورانِ مخصوصاً، کشمیر و حسن و مناظرش را موضوعِ سخنوری
خود ساخته‌اند. فیضی^۳ در قصیده^۴ مشهور خود مدحِ کشمیر کرده است:

هزار قافله شوق می‌کند شبگیر که بار عیش گشاید به عرصه کشمیر
همان‌طور موضوعِ قصیده مشهور عرفی شیرازی^۵ هم وصفِ کشمیر است.

هر سوخته جانی که به کشمیر درآید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

* این مقاله استاد عابدی به زبان اردو در کتاب «مقالات عابدی» (مرتبه سیده بلقیس فاطمه حسینی، انتشارات شعبه فارسی دانشگاه دهلی، ۲۰۰۳ م) به چاپ رسیده است و آقای دکتر شبیر احمد (پژوهنده مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو) به زبان فارسی برگردانده است.

۱. متوفی به سال ۷۹۱/هـ ۱۳۸۹ م.
۲. ولادت ۱۰۱۶/هـ ۱۶۰۷ م و متوفی به سال ۱۰۸۱/هـ ۱۶۷۰ م یا ۱۰۸۶/هـ ۱۶۷۵ م.
۳. ۱۰۰۴-۹۵۴/هـ ۱۵۹۵-۱۵۴۷ م.
۴. این قصیده اولین بار در سال ۹۹۳ هجری گفته شده بود، وقتی که اکبر شاه اولین بار به کشمیر رفته بود.
۵. ۹۹۹-۹۶۳/هـ ۱۵۹۰-۱۵۵۵ م.

محمد طالب آملی^۱ ملک‌الشعرا دربار جهانگیر^۲ بود، و طوری که جهانگیر سرزمین کشمیر را دوست داشت و آنجا می‌رفت، همان‌طور این شاعر هم به کشمیر والهانه عشق داشت. به همین سبب برای غزلش ردیف کشمیر را انتخاب کرد:

فیض پیاله بخشد آب و هوای کشمیر	از خشت خم نهادند گویا بنای کشمیر
چون خاک عشق بازان هر لحظه در مشامم	بوی محبت آید از کوچه‌های کشمیر
کشمیر می‌ستانم از حق بجای جنت	اما نمی‌ستانم جنت بجای کشمیر
وصف بهشت جاوید از عاشقان او پرس	ما را زبان نگردد جز در تنای کشمیر
هرکس پی تماشا کردند خوش فضایی	رضوان فضای جنت طالب فضای کشمیر

ملک‌الشعرا شاهجهان، ابوطالب کلیم کاشانی^۳ هم به کشمیر این قدر علاقه‌مند بود که وقت آخر عمر به آنجا رفت و زندگی گوشه‌نشینی اختیار کرد و همانجا فوت کرد. به‌رحال او هم کشمیر را در ردیف یک مکمل غزل داخل کرده است:

نسیم خلد گدای بهار کشمیر است	شگفتگی گل و خار دیار کشمیر است
لب پیاله ز تبخال رشک می‌سوزد	که نشئه وقت لب جویبار کشمیر است
اگرچه پایه دل بستگی ست قامت سرو	عنان هوش بدست چنار کشمیر است
بدیده خاصیت توتیا دهد لیکن	بچشم آنچه نباید غبار کشمیر است
پیام عالم بالا که گوش نشئه اوست	ترانه‌ای است که با آبشار کشمیر است
گذشت از لب ساقی گل‌عذار کلیم	خنک چو نوبه می در بهار کشمیر است

محمد جان قدسی مشهدی^۴ در عهد شاهجهان، یکی از بزرگترین شعرا بود. اگرچه او نمی‌توانست ملک‌الشعرا بشود، سبب این بود که او وقتی که به‌هند آمد ابوطالب کلیم ملک‌الشعرا بود. ولی در فنون سخنوری، او از کلیم کم نبود. او در تعریف کشمیر یک مثنوی^۵ گفته است. کسانی که کشمیر می‌روند، عموماً از راه کوهی و پرپیچ شکایت

۱. متوفی به‌سال ۱۰۳۶/هـ ۱۶۲۶ م.
 ۲. ۱۰۳۷-۱۰۱۴/هـ ۱۶۲۷-۱۶۰۵ م.
 ۳. متوفی به‌سال ۱۰۶۱/هـ ۱۶۵۱ م.
 ۴. متوفی به‌سال ۱۰۵۶/هـ ۱۶۴۶ م.
 ۵. این مثنوی در سال ۱۰۴۴/هـ ۱۶۳۴ م نوشته شد.

می‌کنند، در این مثنوی نه وقت تعریف کشمیر بلکه ذکر راه‌های پیچ در پیچ آنجا هم است که ممکن است دیگران آن را طی نکرده باشند:

ره فقر از ره کشمیر پیداست که گام اول او ترک دنیا است
درین ره خوش بود معشوق دلخواه که نتواند کس او را برد از راه
ره پیچیده‌تر از موی زنگی به‌تندی چون دم تیغ فرنگی
فتادش گر باین کوهش سروکار ز شیرین کوهکن می‌گشت بیزار
ز راهش کس چرا دل تنگ باشد زمرد در میان سنگ باشد^۱

بعد ذکر دشواری‌های راه‌های کشمیر، ایشان تعریف کشمیر و گل‌هایش را آغاز کرده به‌طوری‌که انسان همه تکالیف را فراموش می‌کند و محو این زیبایی‌ها می‌شود:

اگر این است نزهتگاه کشمیر هزاران جان فدای راه کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور نگاه از دیدن او تازه و تر
کند در منزل عمرش جاودانی هوایش کار آب زندگانی
گلش در شهر و در صحرا چنان خوش که گلشن گشت بلبل را فراموش
زده گل بر سر دیوارها صف ز سنبل روی دیوارش مزلف
به‌میناکاری یک قبضه خاک چه صنعتها نمود استاد افلاک
ز حق نتوان گذشت این سبز رعنا نمکدانی بود بر خوان دنیا
ز گل چیدن به‌رنگ نوجوانان چنان گشته‌ست دست باغبانان
بیاید بوی صندل زان در اشجار به‌پیچید بر درختان تاک چون مار
سزد کشمیر را در جلوه ناز هزار الله اکبر گو چو شیراز
نسیم فیض این روح الله باد ز اعجاز مسیحا می‌دهد یاد
گلش را یک به یک می‌برد می‌نام زبان را گر بکامی بود در کام
بود گل بل بهشتی اندرین دهر ندیده کس بعالم این چنین شهر
جهان آرا و شهر آرا دو باغ‌اند که فردوس و جهان زین هردو داغ‌اند^۲

۱. این بخش در «بیاض شاه عرفان» آرشیو جامو کشمیر (سرینگر)، (شماره ۲۶۲) پیدا شد.

۲. این بخش هم از بیاض شاه عرفان نقل شده است.

در همین دور، مرزا محمد قلی سلیم تهرانی^۱ نیز در دوره شاهجهان پادشاه، به‌هنگام آمد و در وقت آخر در کشمیر گوشه‌نشینی کرد و همانجا فوت کرد. کلیم، سلیم قدسی و غنی کشمیری^۲ در مقبرةالشعراى سرینگر مدفون‌اند. به‌رحال سلیم هم در یک مثنوی توصیف کشمیر کرده است. ابتدای آن از این بیت می‌شود:

سخن هر جا ز صنع کردگار است گواه پای بر جا کوهسار است

درباره همین مثنوی گفته می‌شود که اول این را در تعریف لاهیجان گفته بود و وقتی که به هندوستان آمد همان بیت را در تعریف کشمیر گفت.

ظفر خان احسن^۳ در دوره شاهجهان فرماندار کشمیر بوده‌اند. او خودش شاعر و مرتبی شاعران بود. شاعر بزرگی مثل صائب هم، وقتی که به‌هند آمد، در دامن او متوسل بوده. علاوه بر این کلیم، قدسی، غنی، دانش، صیدی، سالک قزوینی و غیره هم شاعران دربار او بوده‌اند. به‌رحال او یک مثنوی بنام «جلوه ناز» گفته بود که موضوعش کشمیر است. واژه‌های هندی را خیلی زیاد به‌کار برده‌اند. چند بیت آن مثنوی اینجا نقل می‌شود:

ز تنبولی و از بقال و عطّار به‌سرگرم است در هر کوچه بازار
به‌هندوستان نداده زاهدی سود بت رچپوت دل را می‌برد زود
پکهاوج گشت تا به‌هلکی ساز بتان را گرم شد هنگامه ناز
شگفته آنچنان گل‌های کچنار که گوئی آتش افتاده به‌گلزار
ز وصف پان کنم رنگین سخن را که نامش می‌کند خوشبو دهن را

پسر ظفر خان احسن، عنایت خان آشنا^۴ در نثر و نظم، هردو کمال داشت و دو مثنوی کوتاه در تعریف کشمیر گفته است که با این بیت آغاز می‌شود:

بهار آمد دلا ساغر بکف گیر زبان بگشا به‌وصف راه کشمیر

*

چگوبیم ز سرسبزی این زمین که صحنش نگین دان شد و گل نگین

۱. متوفی به‌سال ۱۰۵۷/هـ ۱۶۴۷ م.

۲. متوفی به‌سال ۱۰۷۹/هـ ۱۶۶۸ م.

۳. متوفی به‌سال ۱۰۷۳/هـ ۱۱۶۲ م.

۴. متوفی به‌سال ۱۰۷۷/هـ ۱۶۶۶ م یا ۱۰۸۱/هـ ۱۶۷۰ م.

ملّا شاه بدخشانی^۱ از بزرگترین صوفیان وحدت‌الوجودی عصر خود بوده‌اند. شاهجهان^۲، جهان آرا بیگم^۳، داراشکوه^۴ و غیره مریدان ایشان بودند. حالت عظمتش این بود که شاهجهان به‌خانه‌اش می‌رفت و او با ایشان بدون نشستن گفتگو می‌کرد. شاهجهان هم می‌گفت که در این دوره در هند دوتا بادشاه هستند، یعنی شاهجهان و یکی ملّا شاه. به‌هرحال، او ده‌تا مثنوی گفته است. بهترین نسخه خطّی این مثنوی‌ها در کتابخانه ایندیا آفس موجود است^۵. خصوصیت این نسخه این است که تحریر ملّا شاه هم بر این نسخه موجود است. این یک مثنوی خیلی دلچسب است که در آن ذکر ساختمان‌های زیبای کشمیر، باغها و قنات‌های دلکش کشمیر، با لطافت آمده است. عنوانش هم «رساله تعریفات خانه‌ها و باغها و منازل کشمیر» است.

در آن مثنوی ملّا شاه قبل از همه درباره‌ی خانه خود، حمام، دروازه‌ها، طاق‌های حویلی و میوه‌های کشمیر، درختهای چنار، و از گلهای آنجا مثل گل نارنجی، گل داؤدی، گل عباسی و گل مخملی تعریف کرده است:

آن چنارش به‌میان قد افراخت به‌سر چرخ فلک دارد تاخت
گل داودی و عباسی او سرخرویی بیاض هر رو
ز گل مخملی صد برگش رنگ می‌گشته ز نرگس سرکش

بعد از این ترانه درباره‌ی شهر، مسجد جامع آنجا، دریای بهط، دل جهیل، و کوه پاک

سروده است:

هست هر خانه‌اش از حافظ پر هر مسلسل خوان سبحة در
خنده‌های لب دریای بهط بشود سلسله پای شط
مسجد جامع شهر کشمیر جمع از خوبی او در زنجیر
آن چنان پاک بود آب دلش که کشد تخت سلیمان بغلش...

۱. متوفی به‌سال ۱۰۷۲ هـ/ ۱۶۶۱ م.

۲. ۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م.

۳. ۱۰۹۲-۱۰۲۳ هـ/ ۱۶۸۱-۱۶۱۴ م.

۴. ۱۰۶۹-۱۰۲۴ هـ/ ۱۶۵۹-۱۶۱۵ م.

۵. شماره ۱۵۸۰.

کشمیر مخزن باغها است. جایی که پادشاهان و امرا، باغ‌های دلفریب و گوناگون ساخته‌اند. بیشتر آنها امروز هم باقی است و بعضی هم از دست زمانه منازل فنا را طی کرده‌اند. ملّا شاه همه را توصیف کرده است. از آن باغها ذکر نشاط، شاله‌مار، فیض‌بخش، فرح بخش، باغ نسیم، باغ فضل‌آباد، باغ طرب افزا، باغ جهان آرا، باغ محمّد، باغ عیش‌آباد، باغ بحر آرا و نور باغ یافته می‌شود.

شاله‌مار تو بود دیرینه	نخلها شیر دهد از سینه
فیض‌بخش او همه با آب و هوا	از فرح بخشش اینها بنوا
گذرم جانب افضل‌آباد	از ره شوق که پس ماند باد
میل دل از همه برخاست مرا	چونکه میل طرب افزاست مرا
پای مداحی من کشتی خویش	به جهان آرامی ماند پیش
به‌خدا و به‌چهار اخیارم	هوس باغ محمّد دارم
در میان همه باغ است چراغ	پرتوی زو شده نور همه باغ

بعداً ملّا شاه ذکر محلّ و باغ شاهجهان بنام «نورافزا» و محلّ و باغ داراشکوه که روبه‌روی محلّ ایشان بود، خانه قاضی‌زاده و باغ را نموده است. نیز تعریف‌های کرنه،

قبق، ظفرآباد، شهاب‌الدین‌پور، صفاپور، درّه لار، تال‌الرونک و مراج یافته می‌شود:

کرنه گویم و فریاد کنم	نظری سوی شه آباد کنم
بکنم تاخت سوی پای قبق	صف باطل شکند لشکر حق

*

خود ظفر خان چو به عدل و داد است	او مظفر به ظفرآباد است
مدح من بر سر کسی بنشست	تاز احرام صفاپور ... ست

*

سخنی از درّه لار کنم بوی از سخنم

از صفاپور به‌مراج روم به‌خدا جانب معراج روم

این چطور ممکن است که در ذکر کشمیر، زعفران‌زارهای آن را فراموش بکند:

زعفران دیده ما تا نگرد چشم ما جلوّه دریا ببرد

ملّا شاه، فقط صوفی، متعلّق به خانقاه نبود بلکه پیگیر اتّفاقات جامعه نیز بود...

ملاً محسن فانی کشمیری^۱، شاگرد عالم و شاعر بزرگ ملاً یعقوب صرفی^۲ و استاد شاعر بزرگ محمد طاهر غنی کشمیری، صاحب علم و فضیلت بود. یکی از چهار مثنوی‌های ایشان «میخانه» است. فانی در این مثنوی ذکر باغهای کشمیر و مقامات زیبای کشمیر را بسیار دلچسب، کرده است:

عروس همه باغها شاله‌مار	که او را گرفته است دل در کنار
چو در عیش‌آباد کردم عبور	دوبالا طرب شد دو چندان سرور
ازین باغ‌ها به‌بود باغ شاه	که فرق است از خانه تا خانقاه
درو چشمه‌ای هست دائم روان	که نامش بود چشمه عارفان
بود حوض او حوضه فیل کوه	سزد گر بود جای داراشکوه
چو در باغ سیتیم گذار اوفتاد	عبورم به‌شهر و دیار اوفتاد
به‌باغ فتح چند کردم گذر	که از هند یابم در آنجا گذر
چو چشمم شود روشن از باغ نور	دگر صفحه گل نخواهم چو دور

یکی از شعرای مهم دوره شاهجهان میر صیدی تهرانی است. او هم در تعریف کشمیر یک مثنوی گفته بود که بیتی از آن این است:

ز بیم جان درو صد جان زیاده شود از یاد بوی گل زیاده

وقتی که کشمیر پر از شعرای ایران و هند بود، همان وقت دوتا برادران با کمال مرزا داراب بیگ جویا^۳ و مرزا کامران بیگ هم بودند که هم‌بزم سالک یزدی، سالک قزوینی و کلیم کاشانی بودند. بعد از غنی بزرگترین شاعر آنجا جویا بود که درباره پیرپنچال، کشمیر و در تعریف سبزه‌زاران و گل‌های کشمیر مثنوی گفته است:

بیا ساقی بهار آمد بصد رنگ	سوی کشمیر باید کرد آهنگ
بده می تا دمی از خود برآیم	نخستین کوهسارش را ستایم
تعال الله زهی کهسار کشمیر	که شد در سایه او آسمان پیر
خصوصاً پیرپنچال فلک‌شان	بود ماهش چراغ زیر دامن

*

۱. متوفی به‌سال ۱۰۸۱ هـ/ ۱۶۷۰ م.

۲. ۱۰۰۳-۹۲۸ هـ/ ۱۵۹۵-۱۵۲۱ م.

۳. متوفی به‌سال ۱۱۱۸ هـ/ ۱۷۰۶ م.

فلک دیوانه جوش بهارش در آتش نعل مه از لاله‌زارش
 در او هر لاله شمع گیتی افروز بنفشه شد ز بار رنگ و بو فوز
 محمد رضا مشتاق کشمیری^۱ از شعرای بزرگ دوره‌اش به‌شمار می‌رود. یک نسخه
 خطی مصور دیوانش^۲ در کتابخانه پژوهش اوریتال، سرینگر موجود است. ایشان نیز در
 یک غزل لطیف مسلسل، توصیف کشمیر را اینچنین زیبا بیان کرده است:

شوخ از بس بهار کشمیر است مژه حور خار کشمیر است
 چشم لیلی که دل ز مجنون برد داغی از لاله‌زار کشمیر است
 نخل طوبی به آن سرافرازی زیر دست چنار کشمیر است
 خنده عمر جاودانه خضر کبکی از کوه‌سار کشمیر است
 چتر شاهنشاه بهار طرب ابر گوهر نثار کشمیر است
 سر عیش و نشاط و ناز و طرب روز و شب در کنار کشمیر است
 خضر هر چند زنده ابد است کشته چشمه‌سار کشمیر است
 قامت نازپرور لیلی سروی از جویبار کشمیر است
 آبروی بهار و هر چه دروست خاک پاک دیار کشمیر است

طبع «مشتاق» ما ز رنگینی

جلوه نوبهار کشمیر است

بسیار چیزها هستند که حسن کشمیر را اضافه می‌کنند، رودخانه جهیلم هم یکی از
 آنها است که قبلاً «بهت» می‌گفتند که در اصل واژه زبان سانسکریت Vitasta است.
 به‌هرحال، مشتاق در یک غزل تعریف این رودخانه را کرده است و همان را ردیف هم
 ساخته است و در آن غزل اشاره به‌صائب و رودکی هم کرده است.

بیا که حاجت می‌نیست در کنار بهت شراب ناب بود آب خوشگوار بهت
 بهشت نقد ازین خوبتر نمی‌باشد نگار و سایه بید و می و کنار بهت
 ز بوسه لب شیرین حذر کند نامش رسد به‌خنظل اگر آب جویبار بهت
 مگو چنار که چیند هزارشان و شکوه ز دست خضر نبی خیمه بر کنار بهت...

۱. متوفی به‌سال ۱۱۵۱ هـ/۱۷۳۸ م.

۲. شماره ۱۲۵۴.

ستاره نیست نمایان ز چرخ شعبده باز
 گهی بسوی چپش میل و گاه جانب راست
 ز جلوه‌های درختان دلکش و سرسبز
 بگو به تشنه لب سیر لاله‌زار بهشت
 مگو که پرتو انجم فتاده است درو
 گرفته باز چو عشاق پیش راهش را
 کشیده سر بفلک صد هزار قوس قزح
 به‌زنده رود نپرداختی چنان صائب
 گذاشتم به‌سخن‌های چون در غلطان
 که رود نیل فلک گشته شرمسار بهت
 بدست جلوه مستی است اختیار بهت
 گمان بری صف لیلی‌ست بر کنار بهت
 شب برات تماشا کند کنار بهت
 که تافته‌ست گهرهای آبدار بهت
 ز هر کجا که جدا گشته شاخسار بهت...
 ز طاق‌های عمارات زرنگار بهت...
 اگر نه تر شدی از شرم رودبار بهت...
 ز جوی کلک گهربار یادگار بهت...

مجرم کشمیری^۱ هم در دوره خود یکی از شعرای مشهور و معروف بود و در آخرین دوره ادبیات فارسی هند یک درجه امتیازی حاصل است. یک نسخه قلمی دیوان مجرم که خیلی عمده است، در کتابخانه پژوهش اورینتال^۲، سرینگر موجود است. مجرم هم در غزل سلیس، روان و مسلسل، دلفریبی‌های کشمیر را ذکر کرده است و این غزل را در غزل‌های بهترین وی می‌تواند به‌شمار آورد:

خوشای شهر کشمیر جنت قرینه
 همه لاله قد سرو قد دلبرانش
 دلاویز دلکش سیه مست سرخوش
 شکرخند و دل‌بند و نازان و تازان
 بگردن پی بستن گردن دل
 سر منظر غرفه هر طرفه منظر
 بخوش پیکری بیشتر از مه و خور
 به‌بازار و کوچه به‌آزار عاشق
 ربانیده از ترک‌تازی غمزه
 قران یافتی گر به‌این مه‌جبینان
 ولی مجرم کم بغل را چه حاصل
 تماشای تالاب و سیر سفینه
 سمن ساق و نسرين سرین سیم سینه
 قدح در کف و در بغل آبگینه
 نظر باز و طنار و شوخ و شبینه
 ز مشکین رسن چنبر عنبرینه
 چو خورشید بر طارم چارمینه
 به‌سیمین بری کم ز حور و پری نه
 کف و دف زنان نوچه و پرچه نینه
 ز نقد دل ترک و تازی خزینه
 نمی‌برد با خویش قارون دفینه
 به‌غیر از لب خشک و چشم نمینه

۱. متوفی به‌سال ۱۲۷۳ هـ/ ۱۸۵۶ م.

۲. شماره ۳۵۰.

تصوّر بهار و خزان مثل سرزمین کشمیر، در جای دیگر هندوستان نیست. بعد از سپری شدن زمستان شدید مردم با شور و اشتیاق وافر به استقبال بهار می‌روند. سعادت کشمیری آمدن فصل بهار در کشمیر را این‌طور نظم کرده است:

خوشا سال نو دخل کرده به کشمیر	هوای زمستان برون شد ز کشمیر
شگوفه ز گلشن سر آورده بیرون	بهار این طرف با ارم کرده همسر...
که تالاب آب و به شب ماه تابان	سفینه چو مرغاب آبش چو کوثر
همه گل رخس لاله خد و سمن بر	ز خوشبوی گیسو هوا پر ز عنبر
به قد سرو بستان و شهلا به چشمان	سرین همچو نسرين و لب همچو شکر
ترانه بهر سو و ترکانه هر سو	کف و دف زنان گشته مردم بهر در
سکون داشتی گر در این شهر قارون	نمی‌کرد بدبخت اندر زمین در
چه دانه سعادت به بند اجازت	برون برده زین رخت خود را بدانتز

از جمله شعرای دیگر کشمیر، دیا رام کاجرو متخلص به خوشدل^۱ است که در هردو نظم و نثر با کمال بود و در آثارش «دیوان»، «بهاگوت گیتا»، و «ترانه سرود» هم هست. آخرین کتاب وی در نثر متعلق به موسیقی است. خوشدل، از طرف افغانی‌ها یک منصب بزرگ داشت و به همین سبب بارها به جاهای دیگر سفر می‌کرد و غالباً برای مدّت طویل از وطن خود بیرون بوده. به‌رحال، او در یاد کشمیر یک مثنوی نوشته است که اسمش «مثنوی کشمیر»^۲ است. در این سفرها، او جاهای مختلف هندوستان، خراسان، کرشن، رودخانه گنگ، کابل، قندهار، هرات، بامیان و مجسمه بودای بامیان، پنجاب، دریای چناب و غیره را بازدید کرد:

الا ای صاحبان شهر کشمیر	بگوش آرید حال زار دلگیر
به‌هند و هم خراسان سیر کردم	تماشای بتان دیر کردم
ز راه کوه‌سار و بحر و ساحل	شده چونم گره در نافه دل...
رسیدم چون به شهر خوب کابل	بود کابل ز گل جنت تقابل
عجائب هست دیگر چه‌ته بازار	علی‌مردان نموده خوب این کار

۱. ۱۸۱۱-۱۷۴۳ م.

۲. این مثنوی در یک بیاض (۶۲) کتابخانه پژوهش اوریتال، سرینگر دریافت شده است.

عجب شهری که شهر قندهار است خوشی افزای دل‌های نزار است
 چو روحش فیض‌بخش خوشدلی شد گلستان مرقد بابا ولی شد
 که می‌رفتم به آنجا بهر تسلیم به‌پیش مرزا صاحب به‌تعظیم
 بسی معمور و خوش شهر هرات است ز غمها هر یکی را زو نجات است
 در او آسوده عبدالله انصار که در عرفان..... هست ابرار
 به‌عرض راه واقع قلعه ضحاک ز رفعتها کشیده سر به‌افلاک
 وزان پس سرزمین بامیان است ز بتها در میانش خوش نشان است
 روان من چون سوی پنجاب رفتم دعا بر ساکنان هند گفتم

در این سفر، وقتی که خوشدل از کرشنا، گنگا یعنی مظفرآباد به پیشاور رسید، آنجا
 او رام آنند تهاکر را ملاقات کرد که ماهر بید و شاستر، صاحب معرفت و آوازه‌خوان
 بزرگ دور خود بود.

از آنجا در رسیدم در پیشاور عجب..... ای بدیدم در پیشاور
 در آنجا هست رام آنند تهاکر ز بید و شاستر عرفان دلش پر
 شب و روز است راگ و رنگ کارش به‌خلوتگاه یزدان هست بارش

بعد بازدید آن جاها، وقتی که برمی‌گردند، به حکم شاهی چهل روز در لاهور اقامت
 می‌کند و حاکم آن سرزمین می‌شود. در مدّت او از آرامگاه بادشاه جهانگیر دیدن کرد:

کشیدم رخت چون در راه لاهور مرا دربای راوی گشت منظور
 بدیدم مرقد خاص جهانگیر سراپا سنگ و خاکش تازه اکسیر
 در آنجا استقامت شد چهل افروز به حکم پادشاه عالم افروز
 به‌ما تفویض گشته حکم آنجا روان گردید امر و نهی هر جا

در آخر، وقتی که به کشمیر بازگشت، او این وادی سرسبز را یاد کرد. او دَل،

باغ نسیم، باغ نشاط و فرح‌بخش و غیره را هم در شعر خود ذکر می‌کند:

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر مس هر عاجزی را هست اکسیر
 به‌سیر دَل به‌هر دل انبساط است نسیم عیش‌آباد و نشاط است
 بدلها چون ز عیش امداد آرید به‌یاد خیر ما را یاد آرید
 بفرما ای خدا بیدار بخشم! رسان در جنت کشمیر رخشم
 بیا خوشدل تو رو سوی وطن آر نسیم آسا قدم اندر چمن آر

دکتر گردهاری لال تیکو هم در «منتخب از پارسی سرایان کشمیر»^۱ از «مثنوی کشمیر» چند بیت نقل کرده است که از نسخه قلمی تاریخ بیربل کاجرو در کتابخانه تحقیقی کشمیر، سرینگر دریافت کرده است. غالباً جزو همان مثنوی است که چند بیت از آن نقل کرده شده است. به همین سبب که بحر هردو بیت یکی است. به هر حال، از انتخاب وی هم چند بیت اینجا نقل می‌شود:

مرا حُبّ وطن آشفته‌تر کرد نمی‌دانم چرا قسمت بدر کرد
کجا آن سیر کشتی و کجا من کجا آن شالمار و کوه دامن

*

ز جوش گریه چشمم اچهنون شد بهت شد مار شد تالاب خون شد
چو فیض حق بود بر حال مهجور نخواهد داشت از یاران مرا دور

*

درین محنت سرای بی‌مواسا غم از دل دور کُن خوشدل بیاسا
محمد آزاد خان کشمیری، متخلص به «آزاد»، صاحب علم و فضل و از حاکمان بزرگ کشمیر بودند. او در سال ۱۱۹۷ هـ/ ۱۷۸۲ م فوت کرد. به هر حال او هم یک غزل، نه فقط در توصیف کشمیر گفته است بلکه کشمیر را ردیف غزل خود نیز ساخته است. نیز هم معلوم می‌شود که شاعر این غزل را به نزدیک وفات خود گفته بود. یک خصوصیت این غزل، این هم است که شاعر فصل خزان کشمیر را بهتر از فصل بهار آن گفته است:

هزار داغ به دل لاله‌زار کشمیر است پس از وفات مرا یادگار کشمیر است
درین حدیقه خزان بهتر از بهار بود به از شکوفه او پنبه زار کشمیر است
معطر است گل رنگ روی خوبانش بهر دیار که بوی بهار کشمیر است
ز چشمه ساخت چو سرسبز عالم بالا بلند قدر از آن کوهسار کشمیر است
به گوش گل که صدایی ز آب می‌آید فغان که شیون این بی‌قرار کشمیر است
شنیده‌ام که لب جوی خشک می‌گوید که آب ابر صفت در غبار کشمیر است
اگرچه گرم شد آبش ز گرمی دل ما خنک بدیده ما جویبار کشمیر است

۱. از انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه ۱۳۴۲ ه.ش.

ز داغ لاله او شام در چمن پیداست
 سحر به روی زمین از غبار کشمیر است
 چو گردباد به گردش همیشه می‌گردد
 تمام دست جهان خاکسار کشمیر است
 نسیم خلد بود خاکروب این گلشن
 بلند مرتبه گرد و غبار کشمیر است
 ز برگ برگ چنارش بود یدییضا
 عصای پیری خزان از چنار کشمیر است
 به باغ دهر محیط است آب انهارش
 بهر طرف که روی بی‌قرار کشمیر است
 کسی نگشت و نگردد ز دام او آزاد
 چو خط سبز بتان سبزه‌زار کشمیر است^۱

۱. این غزل از نسخه قلمی دیوان آزاد کشمیری (شماره ۵۷۰) برداشته شده است که در آرشیو دولت جامو و کشمیر، سرینگر محفوظ است.